

چرا گذشت؟ چرا فراموش کردن؟

حسن یوسفی اشکوری

شهروند امروز، ش ۳، ۸۶/۱۱/۲۱



چکیده: آقای اشکوری در این مقاله، مبنای معرفت‌شناسی را از دو منظر عدم قطعیت معرفت‌های بشری و اصل عدم قطعیت در انکشاف حقیقت در باب مدارا بحث می‌کند. ایشان حیطة تفکر دینی و ایمانی را از ضروریات رواداری و گذشت و نفی خشونت فرض می‌کنند و بر این باور است که به دلایل فقهی ما مسلمانان موظف هستیم با همه عالم و آدم با صلح و مدارا زندگی کنیم. وی در بخش پایانی مقاله، مسأله تحقق آرمان دموکراسی در مبنای اجتماعی با عنوان ببخش و فراموش نکن بحث را تمام می‌کنند.

بحث بر سر این پرسش است که چرا گذشت و چرا فراموش کردن؟ از چند منظر و دیدگاه مختلف می‌توان به این موضوع پرداخت و از ضرورت گذشت سخن گفت و در باب فراموش کردن استدلال کرد.

مبنای معرفت‌شناسی: در ارتباط با مبنای معرفت‌شناسی این مسأله، لازم می‌دانم که به دو نکته البته در حد کلیات اشاره کنم. یک نکته مورد اشاره مسأله عدم قطعیت معرفت‌های بشری است. ما باید این واقعیت را بپذیریم که اصل عدم قطعیت در ارتباط با معرفت‌های بشری هم قابل طرح است. بدین معنا که ما انسان‌ها باید بپذیریم که بشر هستیم و فهم‌ها و معرفت‌هایمان هم به ضرورت بشری بودن، محدود است. اگر این اصل را بپذیریم به مدارا و یا به تعبیر غربی‌ها تلورانس می‌رسیم و از این زاویه است که به دیگران هم حق می‌دهیم که

بازتاب اندیشه ۹۶

۴۶

چرا گذشت؟
چرا فراموش
کردن؟

معرفتی خاص داشته باشند. طبق این استدلال معرفت‌ها همواره محدود و نسبی است. اما اگر این گزاره را نپذیریم به نقطه مقابل آن که اصل عدم تحمل و خشونت‌طلبی است می‌رسیم. محور دوم بحث در مبنای معرفت‌شناسی این مساله، اصل عدم قطعیت در انکشاف حقیقت است. همان‌گونه که در محور اول آمد باید بپذیریم که معرفت‌های ما به اقتضای بشری بودن، نسبی است در مساله کشف حقیقت، هم ما باید همواره به عدم قطعیت باور داشته باشیم. اگر چه ما انسان‌ها همواره به دنبال حقیقت هستیم اما باید بپذیریم و آگاه باشیم که حقیقت مطلق هیچ‌گاه و مطلقاً به دست نخواهد آمد؛ بلکه کشف حقیقت هم امری نسبی و محدود است. بنابراین ما انسان‌ها باید به اصل عدم قطعیت در انکشاف حقیقت باور داشته باشیم. با اعتقاد به این گزاره است که در جامعه شاهد اعمال رواداری و مدارا هستیم و در روابط اجتماعی خود نیز به نفی «خود حق مطلق‌پنداری» می‌رسیم. به این ترتیب با اعتقاد به اصل عدم قطعیت در انکشاف حقیقت است که در نهایت خود را دیگر حق مطلق نمی‌دانیم. اما اگر به چنین اصلی بی‌اعتقاد باشیم به جز میت و خود مطلق‌پنداری می‌رسیم که اولین نتیجه این خود مطلق‌پنداری هم جز میت و عدم تحمل و خشونت‌ورزی است.

حیطه تفکر دینی: در این بحث باید به چند گزاره استدلالی توجه کرد. گزاره اول این بحث یکی از لوازم ایمان به خداوند، عشق به مخلوقات خداوند است. هر انسانی که به خداوند ایمان دارد باید عاشق تمامی مخلوقات خداوند نیز باشد. اگر این باور در ما انسان‌ها ریشه دوانده باشد، آنگاه است که گذشت و فداکاری و تحمل دگراندیشان نیز آسان به دست می‌آید و نه تنها به راحتی می‌توان از خطاها و اشتباهات و حتی ستم‌ها گذشت. اگر به این گزاره باور نداشته باشیم ناگزیر به عدم تحمل و تنگ‌نظری و نهایتاً سرکوب دگراندیشان متوسل می‌شویم.

گزاره دوم این است که در مطلق آموزه‌های اسلامی باید به این اصل باور داشته باشیم که تمامی آنهایی که عمل صالح انجام می‌دهند، در نهایت «اهل نجات» هستند، اعم از این که به دین ما مومن باشند یا خیر، مانند ما ببندیشند یا گونه‌ای دیگر تفکر کنند. بر این مبنا هر فردی که تابع دین و مرام و مسلکی است، آنگاه که عمل مفید و صالح انجام می‌دهد اهل نجات است. پس اگر چنین ببندیشیم و بر این گزاره ایمان داشته باشیم باز هم به مدارا و تحمل دیگران می‌رسیم و اگر به غیر از این باور داشته باشیم باز هم بنای سرکوب مخالفان و دگراندیشان را بر خواهیم داشت.

گزاره سوم این بحث به دلایل فقهی برای اثبات ضرورت گذشت و مدارا و فراموش کردن خطاها و اشتباهات دیگران مربوط می‌شود. براساس آموزه‌های دینی و روایات متعدد، ما مسلمانان موظف هستیم که با همه عالم و آدم با صلح و مدارا زندگی کنیم و خطاها و انحرافات فکری و عملی را در صورتی که صلح و امنیت را با مخاطره روبرو می‌کند، نادیده بگیریم. دلایل عقلی و قرآنی فراوانی برای این مدعا یافت می‌شود. بارها به پیامبر اسلام ﷺ و مومنان خطاب شده است که با دیگران با مدارا برخورد کنند و حتی اگر در میدان جنگ دشمن پیشنهاد صلح داد، بی‌درنگ بپذیرند و از توطئه‌های احتمالی آنان هم هراس و اهماه به دل راه ندهند. بارها خداوند در آیات قرآن به پیامبر اسلام ﷺ تأکید می‌کند که خطاهای مخالفان را ببخشد و از آنها درگذرد و آنها را به خدا واگذارد پیامبر هم البته به تمامی این توصیه‌ها عمل کرده‌اند.

این دیدگاه البته در عرفان اسلامی کاملاً متجلی شده است. در دیدگاه کلامی و فقهی البته جزمیت و تنگ‌نظری و محدوداندیشی فراوان است اما عرفان اسلامی بر مبنای این شعر حافظ پایه‌گذاری شده است: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا.

اوج تفکر ایمانی اسلام در این حقیقت است که فرد مسلمان باید با چنین دیدگاهی با دوست و دشمن مروده داشته باشد. گذشت و عفو یک اصل اخلاقی است و این اصل در اخلاق اسلامی هم مکرراً تأکید شده است، به عنوان نمونه در آیات مربوط به قصاص گفته شده است که اگر کسی به شما ظلمی روا داشت، اصل بر این است که بگذرید اما اگر قصد گذشت نداشته باشید، برای مجازات باید متناسب با جرم و ظلم صورت گرفته عمل کنید تا این مجازات عادلانه باشد و از حق تجاوز نکند.

مبنای اجتماعی: در بحث اجتماعی ضرورت رعایت اصل گذشت دو نکته قابل طرح است. محور اول این‌که زیست اجتماعی آدمیان بدون گذشت و انسان دوستی ممکن نخواهد بود. توضیح این‌که انسان‌ها در ارتباط با یکدیگر، به منظور حفظ منافع خود و یا کسب منافع بیشتر، به تجاوز به حقوق دیگران تمایل دارند. این تجاوز به هر حال چه کم و چه زیاد بسیار اتفاق می‌افتد، برای مقابله با این تجاوز راه‌های متفاوتی وجود دارد. یک راه این است که در مقابل تجاوز و بی‌عدالتی، گذشت کرده و بر عمل فرد متجاوز چشم‌پوشی کنیم. در این صورت شاید همزیستی عادلانه‌تر و انسانی‌تر شود، اما اگر به جای گذشت بر انتقام متمرکز

شویم، آنگاه شاید دستاوردمان تنها خشونت و کشتار و نابودی جامعه انسانی باشد. محور دوم این بحث مساله تحقق آرمان دموکراسی است. اگر بخواهیم شاهد تحقق دموکراسی باشیم، قطعاً از راه خشونت و انتقام به آن نخواهیم رسید. برای رسیدن به دموکراسی نیازمند گذشت، انسان دوستی و مدارا و مهربانی هستیم. برای رسیدن به عدالت باید از شیوه‌های عادلانه مدد جست و برای نهادینه شدن فرهنگ رواداری نیز باید از ابزار مدارا بهره گرفت. تجربه بشری ثابت کرده است که زندگی بر پایه مداراگری ما را به رسیدن به دموکراسی نزدیکتر می‌کند از این روست که ببخش و فراموش نکن را بزرگان توصیه کرده‌اند.

● اشاره

حسن رضایی، مهر

گذشت و بخشش از مفاهیم دوست داشتنی در همه جوامع بشری و از آموزه‌های شیرین، جذّاب و در عین حال موکد ادیان آسمانی خصوصاً اسلام است. اما آنچه در ذیل رویکردهای چهارگانه مبانی حُسن مطلق گذشت و بخشش دانسته شده است، از جهاتی قابل تأمل است که با نگاهی اجمالی برخی را از نظر می‌گذرانیم.

۱. ایشان در محور اول مبنای معرفت‌شناسی، پس از قطعی دانستن عدم قطعیت معرفت‌های بشری، عدم آن را موجب تحقق و ترویج خشونت دانسته‌اند که در این رابطه اموری قابل توجه است:

الف) عدم قطعیت معرفت‌های بشری، عین قول به نسبیت در معرفت است. و قول به نسبیت معرفتی از دیدگاه عقلی، مشتمل بر اشکالات متعددی است، مانند لزوم پارادوکس نفی و اثبات است. توضیح آن که اعتقاد و الزام به نسبی دانستن فهم‌های بشری، و ارایه آن به عنوان طرح جامع و ثابت برای حل مسأله فهم و معرفت و انتظار پذیرش آن از سوی سایر افراد بشر، خود ادعان به حقانیت و عدم نسبیت فهم لااقل در این نظریه (معرفت بشری نسبی است) می‌باشد. پس قائل به نسبیت از طرفی عدم نسبیت را پذیرفته و از آن دفاع کرده است (نظریه او که معارف بشری قطعی نیست بلکه نسبی است) و از سویی آن را نفی کرده است و این چیزی جز تناقض در عقیده نیست. و به تعبیری قول به نسبیت معرفت بشری، قبل از هر چیز، بنیان نظریه پردازی خود قائل به نسبیت را فرومی‌ریزد.

ب) اما در خصوص نتیجه‌ای که نویسنده محترم از این مبنای معرفت‌شناختی به دست می‌دهد و آن جریان گذشت و مدارا یا همان تلورانس غربی است. باید گفت اولاً لزوماً چنین نیست که هر امر اخلاقی که از کانال تساهل و تسامح عبور کند، امری ارزشی و فضیلتی است؛ چه بسیار است مواردی که گذشت و غمض عین با هنجارهای قطعی در تعارض

می‌افتد، از جمله موردی که اجرای تساهل و تسامح با مصالح جمعی و یا فردی در تعارض قرار گیرد.

ج) در خصوص مترتب شدن خشونت‌ورزی بر عدم اعتقاد به نسبییت‌گرایی معرفتی نیز باید گفت که ترتب منطقی و عقلانی بین این دو امر وجود ندارد، چرا که امکان موارد و گذشت در عین اعتقاد به حقانیت موضوعی و معرفتی هم از حیث نظری و هم از جهت عملی وجود دارد و کثرت شواهد وقوع چنین امری، را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌کند.

۲. در خصوص این تعبیر که «هر انسانی به خداوند ایمان دارد باید عاشق تمامی مخلوقات خداوند نیز باشد» باید گفت که اولاً همانند سایر تعابیر و تعاریف مبهم و ابهام‌آلود مانند گزاره «آزادی خوب است» می‌باشد که دایره ابهام ناشی از اطلاق‌گویی و بدون توجه به حدود و ثغور آن، موجب تحریف حقیقت و انحراف از حقیقت است. ثانیاً این تعبیر هیچ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد؛ چرا که دوست داشتن مخلوق خدا غیر از دوست داشتن فعل مخلوق خداست و بین مخلوق و فعل مخلوق در این جهت فرق فاحش است.

ثالثاً این تعبیر از جهتی دیگر بسان استفاده سوء برخی از این تعبیر است که خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، از این رهگذر به تجویز و برخی محرمات از آن جهت که زیبا هستند پرداختند و مسلم است که فعل حرام، حرام است و به این توجیهاات حلال نمی‌شود.

۳. اما استفاده اهل نجات بودن هر فردی که تابع دین و مرام و مسلکی باشد، از آموزه‌های اسلامی به منظور اثبات تلورانس و مدارا نیز ناصواب است. چرا که مهم‌ترین آیه ای که قائلین به اهل نجات بودن پیروان سایر ادیان، بر آن استدلال می‌کنند و غرض آقای اشکوری ناظر به همان است، آیه شریفه ۶۲ سوره بقره هست که می‌فرماید: «به درستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی هستند و مسیحیان و صابئین، هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و کار شایسته انجام دهد، برای ایشان نزد خدا اجر و پاداش است و ترس به آنان نیست» و از این آیه نتیجه گرفته‌اند که اهل نجات شدن متوقف بر تدین به دین خاص نیست. در حالی که اولاً آیه شریفه نافی چنین ادعایی است زیرا از یک طرف در آیه شریفه ایمان به خدا مستلزم اموری از جمله پذیرش پیامبران خدا و محتوای وحی الهی و عمل کردن بر طبق دستورات آنها، یعنی شرط ایمان و در نتیجه اهل نجات بودن تبعیت از پیامبران است. از طرفی یکی از دستورات پیامبران قبل از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله لزوم تبعیت پیروان آنها از پیامبر آخرالزمان است. چنان‌که حضرت عیسی علیه السلام به پیروانش، آمدن پیامبر آخرالزمان را خبر داد و دستور به تبعیت از شریعت او را داد. ثانیاً آیاتی مانند آیات ۸۸ تا ۹۱ سوره مریم یهود و نصاری را به جهت ایمان نیاوردن به پیامبر اسلام و عمل نکردن به دستورات اسلام مورد سرزنش قرار می‌دهد و حتی عقاید آنها را باطل می‌شمارد.

بازتاب اندیشه ۹۶

۵۰

چرا گذشت؟
چرا فراموش
کردن؟

۴. تعبیر ایشان در خصوص گذشتی که در آیات مربوط به قصاص آمده این است که اگر کسی به شما ظلمی روا داشت اصل بر این است که بگذرید اما اگر قصد گذشت نداشته باشید برای مجازات باید متناسب با جرم و ظلم صورت گرفته عمل کنید تا این مجازات عادلانه باشد و از حق تجاوز نکند.

در این خصوص نکاتی قابل توجه است. اول این که بخشش در آیات کریمه مربوط به قصاص، اصل است، تفاوتی نامناسب با سیاق آیات مربوطه هست، زیرا اگر مراد ایشان از اصل، قاعده و قانون است در این مجازات، خلاف اصل بوده و به ظلم خلاف اصل و قاعده بودن، وجه جواز پیدا نمی‌کند، در حالی که حضرت باری تعالی فرموده «ولکم فی القصاص حیوة» و اگر مراد، اصل در مقابل فرع باشد، از آنجا که فرع از شئون اصل است و از حیث هویت وجودی به اصل برمی‌گردد و تحقق خارجی آن متوقف بر اصل است، چنان که شاخه درخت فرع تنه و تنه فرع ریشه آن است، پس ماهیت فرع از سنخ اصل است. بر این اساس، اگر مراد از اصل، چنین معنایی باشد، با مفهوم آیات قصاص هیچ‌گونه تناسبی ندارد؛ چرا که بین بخشش (به عنوان اصل در نظر ایشان) و قصاص (به عنوان فرع) هیچ سنخیتی وجود ندارد، بلکه بخشش و قصاص در نقطه مقابل یکدیگرند.

حق مطلب آن است که اصلاً بحث گذشت و قصاص، بحث اصل و فرع نیست، بلکه بحث از حق و توصیه است که قصاص به حکم آیات شریفه حق مجنی علیه است و بخشش و عفو و گذشت، از مقوله توصیه است.

دوم اینکه، تعبیر ایشان با سیاق، ترتیب و نظم، آیات مربوطه هماهنگ نیست، زیرا در آیات مربوطه، اول حکم قصاص به عنوان حق مجنی علیه بیان شده و سپس توصیه به عفو شده است؛ چنان که صریح آیه شریفه ۴۵ سوره مائده هست که: «ان النفس بالنفس و العین بالعين و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السنّ و بالسنّ و الجروح قصاص و سپس می‌فرماید فمن تصدق به فهو كفارة له» و بر همین روش است آیه شریفه ۱۷۸ سوره بقره. و شکی نیست که تقدم قصاص و تأخر توصیه به گذشت و بخشش مشتمل بر حکیمانه‌ای از جمله توجه و اهتمام به حقوق انسان‌هاست و این که خداوند تعالی به مقتضای آیه شریفه ۴۴ سوره یونس: «ان الله لا یظلم الناس شیئا» حق احدی را ضایع نمی‌کند و اگر بنا باشد توصیه به گذشت و بخشش را بر حق قصاص مقدم شود و اصل و حاکم بر حق قصاص باشد، حق از حق بودنش تنزل داده شده و به نوعی استیفای حق از انسان سلب شده است و چنین معنایی با مقتضای آیه شریفه و نیز حکمت خداوند سازگار نیست.

سوم اینکه، اشکال اطلاق‌گویی صرف نظر از مقیدات وارده در رویکردهای چهارگانه‌ای که ایشان مطرح کرده جاری است. قرآن به صراحت و مکرراً بر عفو و گذشت از قصاص توصیه فرموده است، اما در عین حال در آیات شریفه‌ای از جمله آیه ۱۷۸ سوره بقره می‌فرماید «ولکم فی القصاص حیوة» مستفاد از آیه آن است که در مواردی ترک

قصاص، از بین بردن حیات است. و به تعبیری هر یک از عفو و مجازات جایگاه ویژه‌ای دارند. «عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد و اگر می‌بخشد از موضع ضعف نیست این عفو سازنده است، هم برای مظلوم پیروز زیرا به تسلط بر نفس و صفای دل می‌بخشد و همه برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح خویش وامی‌دارد. و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده و مظلوم پایه‌های قدرت خود را محکم نکرده و عفو از موضع ضعف است اینجاست که باید اقدام به مجازات کند»^۱.

آنچه در رویکرد چهارم که به مبنای اجتماعی مدارا و گذشت از آن یاد کرده است نیز خالی از نقد نیست که به منظور اختصار از آن صرف نظر می‌شود.

